نحوه انحلال حکم بر افراد در مقام جعل

شاگرد: همینجا مرحوم امام می‌گویند که قطعاً بالفعل است. منظورشان از بالفعل هم همینی است که می‌فرمایید. تعبیر می‌کنند که بالفعل یعنی قانون‌گذار آن را در دیوانش قرار داده باشد ولو عده‌ای نتوانند آن را انجام بدهند.

شاگرد۲: حاج آقا می‌فرمایند فعالیت با احراز موضوع است.

شاگرد: می‌خواهم بگویم که اصطلاح فعلیت مقابل فعالیت قطعاً هست.

استاد: الآن دو نفر دارند غرق می‌شوند، او نمی‌تواند نجات بدهد مگر یکی از آن‌ها را. الآن «أنقذ الغریق» دو فعلیت دارد؟! مولی می‌گوید «أنقذ» و «أنقذ»؟! خب او که نمی‌تواند لذا قبیح است. پس یکی از آن‌ها بالفعل است.

شاگرد: در نگاه انحلال به افراد است. امام که انحلال را نمی‌گویند، ایشان خطابات قانونیه را می‌گویند، اساساً می‌گویند ناظر به این فرد نیست که بخواهیم فعلیت را در آن فضا معنا کنیم. ایشان می‌گویند چون خطاب، خطاب قانونیه است همین که قانون‌گذار بعد از اینکه مراحل مصالح را طی می‌کند، این را به‌عنوان عمومی ابلاغ می‌کند. ولو عده‌ای از افراد جامعه هستند که نمی‌توانند آن را انجام بدهند، حتی برای کسانی که نمی‌توانند آن را انجام بدهند فعلی است. به تعبیر شما شاید برای همه فعالیت نداشته باشد اما برای همه فعلی است.

> 34:01

استاد: به ذهن من می‌آید که انحلال حرف درستی است. ولو قانون به نحو انشاء قضیه حقیقیه باشد اما منافاتی با انحلال ندارد. لذا اتفاقاً ما می‌گوییم وقتی موضوع، محقق شد، یکی از مصادیق انحلال، همان خطاب قانونی است.

شاگرد: الآن ناحیه جعل را می‌فرمایید؟

استاد: نه، امام ناحیه جعل را می‌فرمایند.

شاگرد۲: انحلال شما در ناحیه مجعول است و بیش از تطبیق قهری نیست.

استاد: ببینید انحلال در ناحیه جعل؛ وقتی می‌فرمایند نماز ظهر بر مکلف واجب است، یعنی در عالم جعل، زید و عمرو و بکر را در نظر گرفته؟! یعنی ارتکاز خودشان این است؟!

شاگرد: بله، لذا بین انسان و غیر انسان فرق می‌گذارند. می‌گوید زید انسان منظور نیست، بلکه زید غیر انسان. یعنی زمانی‌که انسان است نمی‌تواند به آن انحلال پیدا کند.

استاد: الآن خود شما فعلیت را گفتید. نه ثبوت. ببینید گفتیم جعل، یعنی وقتی مولی در نظر می‌گرفته تا زید را تصور نکرده، زید هزار سال آینده را، گفته این زید که در رکعت اول قدرت دارد، نماز ایستاده را برای او جعل کردم. اما همان زید که رکعت دوم قدرت ندارد برای او جعل نکردم؟! آیا ارتکازشان این است؟! همان کسانی که این را می‌گویند یعنی امر مولای عادی را قبول ندارند؟! مولی می‌گوید ای بنده من هر عالمی را اکرام کن؛ «اکرم العالم»ی که این همه علماء به آن مثال می‌زنند، منظورشان مولای حقیقی است؟! در استظهاراتشان می‌گویند یا نمی‌گویند؟! علماء که به «اکرم العالم» مثال می‌زنند، منظورشان مولای عادی است؟! یا شارع یا اعم؟! الآن که در اصول این همه به «اکرم العالم» مثال می‌زنند... .

شاگرد: ممکن است به لوازم حرفشان ملتفت نباشند ولی در همان جایی که بحث را پیش می‌برند... .

استاد: همان جا هم نمی‌گویند. شما چیزی را به کسانی نسبت می‌دهی که خودشان قبول ندارند و انکار می‌کنند. نه این‌که بگویند من التفات نداشتم. این همه از علماء در اصول می‌گویند «اکرم العالم»، بحث انحلال اصولی در عموم و اطلاق در «اکرم العالم» می‌آید یا نمی‌آید؟!

شاگرد: می‌آید.

استاد: خب «اکرم العالم» می‌تواند برای مولای عادی باشد یا نه، در زبان خود این اصولیین است؟! وقتی مولی «اکرم العالم» را به بنده عادی می‌گوید، اگر آن‌ها می‌گویند در جعل است؛ یعنی در جعل وجوب اکرام برای عالم، انحلال صورت گرفته؛ یعنی مولی زید عالم و بکر عالم را در نظر گرفته و بعد گفته «اکرم العالم»؟! شما این را به بزرگان نسبت می‌دهید؟! یعنی وقتی مولای عادی می‌گوید «اکرم العالم»، همه می‌گویند که ثبوتا انحلال صورت گرفته. این به چه معنا است؟ یعنی این مولای عادی که اکرم العالم گفته همه را در نظر گرفته است، خب آن‌هایی که بعداً می‌آیند چه؟ خب مولای عادی که از آن‌ها خبر نداشته و نمی‌داند که بعداً چه عالمی به دنیا می‌آید!

شاگرد: آن‌ها طبیعت ساریه را در نظر می‌گیرند، لذا است که قدرت را شرط تکلیف می‌گیرند.

استاد: طبیعت ساریه مساوی است با خطاب قانونیه.

شاگرد: یکی از فرق‌هایی که مرحوم امام گفته‌اند این است که اگر انسان می‌گوییم نمی‌توانیم تک‌تک زید و عمرو و ... را در نظر بگیریم؛ آیا به طبیعت مکلف امر می‌کنیم که عالم را اکرام بکن؟ یا به طبیعت صرف‌نظر از افراد را امر می‌کنیم؟ یا به طبیعتی که آن را ساری در افراد می‌بینیم امر می‌کنیم؟

استاد: اگر ولی باشد اشکال معروفی پیش می‌آید که در کفایه هم بود. امتثالش محال است.

شاگرد: بله، این اشکال شده و به آن جواب داده‌اند.

استاد: جوابش به سرایان است. نه این‌که دو تا کنیم. شما دارید طبیعت ساریه را مقابل طبیعت غیرساریه قرار می‌دهید. طبیعت غیرساریه را که نمی‌توانند امتثال کنند.

شاگرد: جواب ایشان روی نگاه قانونی است. چون آن‌ها می‌دانند که انطباق قهری دارد اما در مقام جعل ابتدا مولی حکم را روی طبیعت می‌برد؛ این شارع ابتدا روی طبیعت می‌برد به این معنا است که

الآن من به خصوصیات افراد شما را کاری ندارم و همه هم میدانیم که منطبق است. ولی روی همین طبیعت میبرم. این انحلال حکمیای است که مرحوم آقا مصطفی جواب میدهند.

استاد: کنار جوهر النضید یا المنطق بود، شمارهٔ گذاشتهام. شاید بالای شش-هفت لحاظ، و در یک جا هم بیش از ده مورد شود، یعنی شما میتوانید «ال» که به جنس میزنید را میتوانید ملاحظه کنید. فقط به این صورت نیست که بگوییم طبیعت و طبیعت ساریه. وقتی شما میگویید «الرجل خیر من المرأة» میگویید طبیعت مرد بهتر از طبیعت زن است؟ یا طبیعت ساریه بهتر است؟

شاگرد: هیچکدام.

استاد: احسنت، این فرض سومی است. شش-هفت جور است. این شش-هفت جور مهم است. یعنی ذهن عرف عام همه اینها را ملاحظه میکند. طبیعت داریم و فرد. اینکه رابطه بین طبیعت و فرد را در استعمال خودمان چطور ملاحظه بکنیم، انواعی دارد.

> 40:12

همیشه میگویند عرف کجا این دقائق اصولی را میفهمد؟ اتفاقا ذهن عرف است که این دقائق اصولی را اجراء میکند. در کلاس زحمت میکشند تا بفهمند که عرف دارد چه کار میکند. ولی خود عرف متوجه نیست. یعنی ذهن آنها خالق عظیم الشأنی است که عجائبی در ذهن مخلوقش قرار داده. یعنی انجام میدهد ولو خودش نفهمد. حالا وقتی میخواهند بفهمند که چه کار میکند عجائب دارد. کسانی که امروز هوش مصنوعی کار میکنند، یک کوهی به موی میدانند که در ذهن این بشر چه عجائبی میگذرد؛ وقتی میخواهند شبیهسازی کنند به چه مشکلاتی میخورند و چه چیزهایی را باید بازسازی کنند.

شاگرد: با این حساب شما قدرت را شرط تکلیف میدانید؟

استاد: منظورم این بود که من هیچ مشکلی در انحلال نمیبینم. درعینحالی که ما بهصورت قضیه حقیقیه میگیریم و انشاء ثبوتی را به نحو تقنینی میدانیم، انحلال، مطلب درست و معقولی است و هیچ منافاتی هم با آن انشاء و تقنین قانونی ندارد. با همین توضیحی که عرض کردم. در عالم انشاء چون ثبوتی است، مجموعهای از چیزهایی که مقنن و منشئ در نظر میگیرد و میگوید این مجموعهای از امور بود و حال من در این شرائط با این مجموعه از امور که گفتیم موضوع اصلی حکم است، حکم وجوب را برای متعلقش آوردهام. پس حکم داریم و متعلق و موضوع حکم. موضوع حکم مجموعه شرائطی است که مولی و منشئ در نظر میگیرد تا یک حکمی روی آن بیاید. حکمی در فضای علوم اعتباری. نه حکم منطقی تکوینی. در چنین فضایی وقتی این مجموعه اموری که او در نظر گرفته تکوینا بالفعل شد، انطباق آن و بالفعل شدن آن حکم وجوب ثبوتی در اینجا قهری است. اصلاً دیگر به دست خودش نیست. یعنی به این صورت نیست که بگوید من نمیخواهم که در اینجا بالفعل شود. خب پس شما دوباره ثبوتتان مشکل پیدا میکند.

شاگرد: این انحلال است.

استاد: بله.

شاگرد: یعنی طبق مبانی شما در مرحله جعل اصلاً نمیتوان فرد را در نظر گرفت. یعنی ابتدا باید طبایع را در نظر بگیریم.

استاد: اما نه طبایع به‌معنای آن طبایع. طبایع شش-هفت جور است. طبیعت به‌معنای طبیعتی که امتثالش ممکن نباشد منظور نیست. طبایع مرسله هم به‌معنای ارسال مطلق هم منظور نیست. طبایع به‌عنوان اقتضائاتی که یک طبیعت دارد. «الرجل خیر من المرأة»، طبیعت ساریه نیست، یعنی کل رجل خیرٌ من کل مرأة.

شاگرد: مرحوم امام همین انحلال را در نظر می‌گیرند. به این معنا که آلآن همین فرد زید را در نظر می‌گیرد... .

استاد: این را هیچ کسی نمی‌گوید. حتی کسانی که قائل به انحلال ثبوتی هستند. این را می‌گویند؟

شاگرد: بله.

استاد: یعنی «اکرم العلماء»ی که علماء این همه به آن مثال می‌زنند و می‌گویند موالی عادی، زید و عمرو و بکر را در نظر می‌گیرند؟

شاگرد: نکته‌ای که مشهور قدرت را شرط تکلیف می‌گیرد همین است. می‌گویند چون امر به خود زید است، تکلیف نمی‌تواند شامل او شود.

استاد: ببینید این‌که بعداً در بیان علمی یک کلی گیر می‌افتیم یک چیز است، و این‌که از اول منظورمان این بوده چیز دیگری است.

شاگرد: اصلاً یکی از ارتکازات مهم آن‌ها این است. این‌که شرط عامه تکلیف گرفته‌اند و بحث غفلت و ساهی و... را مطرح کرده‌اند، نشان می‌دهد چیزی نبوده که پنهان بماند.

استاد: من یک بار دیگر تکرار می‌کنم که محل نزاع معلوم باشد. موالی عادی به عبدش می‌گوید «اکرم العالم». آقایانی که انحلال را می‌گویند، یعنی می‌گویند موالی عادی زید عالم، عمرو عالم و عالمی که فردا می‌آید را تک‌تک در نظر می‌گیرد و به بنده‌اش می‌گوید که اکرام بکن؟! شما دارید می‌گویید جعل، شما انحلال در جعل را می‌گویید.

شاگرد: انحلال را در موضوع ببرید. یعنی دارد زید را می‌گوید. زیدی که عبد است.

استاد: موضوع به‌معنای مکلف.

شاگرد: ما در اینجا بحث می‌کنیم.

استاد: پس دو انحلال داریم، یک انحلال داریم که در متعلق است. اکرم العالم منحل به تعداد عالم‌ها می‌شود. این یک انحلال بود. یک انحلال هم این بود که به تعداد مکلف‌ها منحل می‌شود. این فضای دیگری است. در عبدی که آلآن گفتیم یک نفر بود که موالا به او گفت. پس آن جا را قبول داریم.

شاگرد: حتماً شخصی است و حتماً به زید امر کرده.

استاد: لذا انحلال پررنگ می‌شد. یعنی انحلال در متعلق المتعلق که علماء بودن پررنگ می‌شد. معنا نداشت که آن انحلال را به ذهن عرف نسبت بدهیم.

شاگرد: در آن جا هم مشکلی ندارند. مثلاً می‌گویند هر نماز ظهر شما... .

استاد: اینکه متعلق است.

شاگرد: وزانش یکی است. ولی جایی که قطعی است انحلال نسبت به مکلف است.

استاد: خب الآن به مکلف میآییم. مثالهای عرفی میزنم. در مجلس قانونگذار تقنین میکند کسی که فلان خصوصیات مستأجری را دارد، فلان قانون برایش جعل میشود. یعنی کسانی که انحلال را میگویند، میگویند آقایان مجلسی تکتک افرادی را که در اران پانزده سالشان است را در نظر میگیرند؟!

شاگرد: بله، کسانی که خطابات قانونیه را میگویند در مقابل مشهور همین مثال شما را میزنند. مشهور میگویند.. .

استاد: مشهور میگویند ای ما به آنها نسبت میدهیم؟

شاگرد: مشهور میگویند طبیعت را مشیر به افراد گرفتهایم.

استاد: خب منظور از مشیر به افراد آن انحلالی نیست که شما به آنها نسبت میدهید.

شاگرد: همان است. لذا است که میگویند باید قدرت شرط تکلیف باشد. چون همین الآن دارد یقه تکتک را میگیرد. مثل وضع عام و موضوع له خاص است که میگفتند نمیتوان همه را لحاظ کرد ولی یک عنوانی که مشیر به همه است را ملاحظه میکنیم. مثلاً در حرف «من» میگفتند که ما تکتک معانی جزئی «من» را در نظر میگیریم و بعد «من» را برای تکتک اینها میگذاریم. لذا برخی میگفتند که «من» مشترک لفظی است.

استاد: ببینید وقتی طبیعت مکلف را مشیر به افراد میگیریم، یعنی اینطور چیزی را به مشهور نسبت دادهایم؛ در مقام جعل طبیعت مکلف و کسی که این قانون برای او است، مشیر است به طبیعت سارِی در افراد. یعنی این طبیعت مشیر به وجودات است. مشیر است به افراد بما هم افراد و متشخص به اعیان و عوارض شخصیه؟ یا مشیر است به افراد بما انهم موجودون؟ فقط وجود آنها منظور است، یعنی فرد باشند. و وجود هم که مشترک بین همه آنها است. کدام یک از اینها است؟

شاگرد: مرحوم امام در قسم ثالث همین اشکال را به مشهور دارند. اساساً طبیعت نمیتواند مرآت برای فرد باشد. اصلاً نزاع با مشهور است. طبیعت تنها میتواند اندازه خودش را نشان دهد. نمیتواند فردیتش را نشان بدهد. حال مشهور رفتهاند برای این توجیهی پیدا کنند. و الا در ذهنشان همین است. میگویند اشاره به همین فرد است.

شاگرد۲: برخی از عباراتشان به این شکل است که وقتی میگوید «صلوا صلاة الجمعة»، یک «صلوا» گفته است اما دو میلیارد «صلوا» را در کنار هم جمع کرده است.

استاد: نه، بگویید دو میلیارد زید و عمرو و بکر در نظر گرفته و مشخص در مقام جعل است.

شاگرد۳: اینکه بهصورت ضمنی به مشهور نسبت میدهید به نظرم خیلی مئونه بیشتری دارد از اینکه بگویید کسی که تقریر کرده چه بسا متوجه مقصودش نشده است.

48:47

استاد: بله، به گردن آن‌ها می‌گذارند. همین را می‌گویم. شما از خود قول قائلین یک عبارت بیاورید.

شاگرد: این‌که قدرت را شرط تکلیف می‌دانند مطلب کمی نیست. مرحوم امام شش مورد نقض آورده‌اند. این‌ها با مشهور نزاع می‌کنند. تمام این شش مورد مواردی است که به مشهور می‌گویند. من اولین بار است که می‌شنوم نسبت به مشهور این حکم را نمی‌گویند.

استاد: مانعی ندارد. ما در بحث آن می‌رویم. مانعی ندارد. شما یک عبارت پیدا کنید که صریح در این باشد. یعنی در مقام انشاء اصل حکم وقتی مکلفینی باید متکفل این حکم بشوند و اجرا کنند و گردن آن‌ها را بگیرند در مقام انشاء اشخاص بما هم اشخاص با عوارض مشخصه را در نظر می‌گیرند، در اینجا یک عبارت صریح بیاورید. دو میلیون نفر که اشخاص نشد.

شاگرد: یعنی آن‌ها لوازمش را نمی‌دانستند؟ الآن که می‌گویند قدرت شرط تکلیف است را چرا می‌گویند؟ می‌گویند احکام اصالً شامل غافل نمی‌شود. به چه نکته‌ای این را می‌گویند؟

استاد: تمام این‌هایی که می‌گویید کلی است. قدرت شرط تکلیف است. یعنی عاجز تکلیف ندارد. کجا زید را گفتید؟! در ذهن چه کسی زید می‌آید؟!

شاگرد: می‌گویند چون قبیح است.

استاد: تکلیف عاجز قبیح است. اما زید عاجز را ثبوتا در نظر گرفته بود؟!

شاگرد: طبیعت مشی را در نظر می‌گیرند. عرض کردم مثل وضع عام و موضوع‌له خاص است. آقایان می‌گویند که «من» مشترک لفظی می‌شود. یعنی درست است که شما معنای عام را لحاظ کردید ولی این معنای عامی است که دارد افراد را جمع می‌کند ولی لفظ من برای تک‌تک این‌ها است.

استاد: ما نمی‌توانیم از طبیعت مشی صرف‌نظر کنیم. یعنی هر کسی در هر مقامی مبنایی را اتخاذ کند، در مانحن فیه نمی‌تواند از اشاره طبیعت به فرد غض نظر کند.

شاگرد: مقصود اشاره به افراد با مشخصات است.

استاد: با مشخصات لازم‌گیری می‌کنند و در آن گیر می‌افتند یا از ابتدا می‌گویند این مقصود ما است.

شاگرد۲: اتفاقا مثالی که این‌ها به وضع می‌زنند خلاف بیان‌شان است. چون می‌گویند محال است که تمام افراد را تصور کنیم و یک عنوان قرار بدهیم. پس معلوم می‌شود که این عنوان به اشخاص متشخص نیست. و الا خودشان می‌گویند محال است که همه را تصور کنیم.

شاگرد: حکم نهایی موضوع‌له است. موضوع‌له است که حکم است و الا حکم را برای تک‌تک آن‌ها می‌گیریم.

استاد: مرحله لحاظ مقوم انشاء است؟ یا مقوم فعلیت است؟

شاگرد: حتماً مرحله جعل است. تا جاعل جعل نکنند... .

استاد: خیلی خب این‌ها هم می‌گویند محال است.

شاگرد: جاعل باید تصور کند و بعد جعلش را انجام بدهد. برای تصورش نمی‌تواند تک‌تک افراد را ملاحظه کند، لذا باید عنوانی را بگیرد که جامع باشد ولی جعل اصلی که صورت می‌گیرد برای تک‌تک افراد است. لذا می‌گوینند که اشتراک لفظی است.

شاگرد۲: فرمایش ایشان این است که برای چیزی که تصور نکرده جعل کرده. بوجه عینی بخصوصیات؟!

شاگرد: حتماً اینطور نیست. لذا مرحوم امام می‌گویند که ای مرآتیت را قبول ندارم که قسم سوم و چهارم مشکل می‌شود ای اینکه درست است که هر دو درست می‌شود. عینی خالف مشهور نیست.

شاگرد۲: مشهور فرمایش استاد است.

استاد: ایشان می‌گویند محال است که تصور کنید. ولی وقتی می‌خواهد برای همینهایی که محال است تصور کنید، جعل کند، تحیّل می‌کند. عنوانی را درست می‌کند که چون نمی‌تواند... ولی می‌خواهد برای آنها جعل کند. لذا یک عنوان درست می‌کند که با آن عنوان تحیّل می‌کند. ولی خالصه جعل او به همه می‌خورد.

شاگرد: به همه یعنی چه؟ پس خصوصیات شخصی نمی‌شود. به همین دلیل بود که گفتم خالف مقصود را ثابت نمی‌کند.

شاگرد۳: قوام آنها به شخصیت آنها است. اگر شخصیت نداشته باشند که همه نیستند. یک چیز هستند. مقصود از مشهور در اینجا بیشتر آقای نائینی و خوئی است. اصول آقای نائینی خیلی از فقه متأثر است. لذا گفته‌اند که مشهور این را می‌گویند و انحلال است. و یک دسته از مؤیدات را هم آورده‌اند.

> 54:21

استاد: ما با انحلال مشکلی نداریم.

شاگرد۳: نه، با همین بیان انحلال را می‌فرمایند. به این صورت تبیین کرده‌اند. حتی می‌گویند کسی که جاهل است اصلاً خطاب به صلات ندارد. بعد به ایشان اشکال می‌کنند کسی که خطاب به صلات ندارد باید قضاء به جا بیاورد و تکلیف به اداء نداشته. بعد راه دیگر ایجاد می‌کنند و ... .

استاد: ببینید با آن بیانی که من در انشائات طولی عرض کردم، این انحلال خیلی روشن است. یعنی شما می‌گویید عاجز را هم می‌گیرد؟ من جلوتر عرض کردم او را هم می‌گیرد ولی طولا. یعنی الآن برای عاجز هم حکم بالفعل است چون ناچار از آن انحلال طبیعت هستیم. لذا حکم برای عاجز هم آمده. چون عجز دارد یک مرتبه از فعلیت به‌معنای انطباق قهری محقق است اما در طول حکم بعدی است. یعنی روی حکم اصلی سوار می‌شود و در طول آن است؛ می‌گویید آقای عاجز اینطور است و آقای مسافر اینطور است. من قبلاً اینها را عرض کردم. یعنی ما با ایده طولیت به‌راحتی می‌توانیم حرف مشهور و انحلال مشهور را با مطلب قانونیت وفق بدهیم.

شاگرد: انحلال دم نظر شما درست است.

استاد: از چه بحثی به اینجا آمدیم؟ داشتم «من» را عرض می‌کردم. شما موارد آن را ببینید و اینکه جمع این «من» با «صم للرؤیة» و سائر روایات چطور است. به گمانم این «من» قرینه قویه‌ای در روایات مستفیضه است، به ضمیمه استظهار و ظهور عرفی عرف عام از «من»، در اینکه

«صم للرؤیة»، فرمایش صاحب کفایه و صاحب منتقی و ... نیست.

بازبینی #1
ایجاد شده در 24 مه 2026 10:49:41 توسط ... .
به روزرسانی شده در 24 مه 2026 11:14:06 توسط ... .